

مرگ اختیاری

محمد جواد رودگر*

۱۰۷

چکیده

مرگ امر «معقول» است نه «محسوس» و به معنای انتقال از عالم کثرت و طبیعت، به عالم وحدت و ماوراء طبیعت است. در حقیقت، انسان پس از «قوس نزول» از عالم عقل به ماده، با پدیده مرگ «قوس صعود» را طی کرده و از ماده به عقل و معنا سیر می‌کند. از این رو، مرگ مفارقت نفس از جسم طبیعی و غیر خود است که بر دو گونه است: الف) مرگ طبیعی؛ ب) مرگ ارادی و اختیاری که ویژه انسان‌های از خود رهیده و اهل هجرت درونی و باطنی و به مقام فنا فی الله (فنا فی فعلی، صفاتی یا ذاتی) رسیده است. «مرگ ارادی» به معنای اجتناب از رذیلت‌ها و اکتساب فضیلت‌ها، رهایی از خودگرایی و خودبینی، حساب‌رسی دایمی نفس پیش از وقوع قیامت، درک ساحت فقر وجودی و شهود نیاز ذاتی و نفسی خویشتن، تحمل ریاضت‌ها و ملامت‌ها است که با تزکیه روح و تذکیه عقل و توضیح نفس حاصل می‌گردد؛ این مرگ بر چهار گونه است: ۱. مرگ سرخ؛ ۲. مرگ سفید؛ ۳. مرگ سبز؛ ۴. و مرگ سیاه که در اثر معرفت به خدا و بندگی محض الهی دست می‌دهد. در این نوشتار، «مرگ اختیاری» را در یک مقدمه و چهار محور: چیستی مرگ ارادی و گونه‌های آن، امکان یا امتناع مرگ ارادی، راه‌های رسیدن به مرگ ارادی و عرفان اسلامی و مرگ ارادی بررسی کرده‌ایم.

واژگان کلیدی: مرگ ارادی، فنا فی الله، هجرت انفسی و درونی، وحدت و کثرت، خلوص فعلی و ذاتی.

* استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج

تاریخ دریافت: ۱۳۸۶/۷/۲۵ تأیید: ۱۳۸۶/۸/۲۸

يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ. (انشقاق: ۸۴): ۶

بر اساس آموزه‌های وحیانی، «انسان» عوالمی را در قوس نزول یعنی عالم عقل، مثال و ماده پشت سر گذاشته و از عالم ملکوت به عالم ملک راه یافته است. در «قوس صعود» نیز باید عوالم ماده، مثال و عقل را بگذرانند تا به قرارگاه حقیقی خویش راه یابند. از این رو، انسان در سه عالم پیش از دنیا یا پیشین، عالم دنیا یا پسین و پس از دنیا یا عالم واپسین دارای حیات متناسب با آن عوالم است و در هر عالمی، دارای «زندگی و مرگ» هم‌سنخ و هم‌گرای با آن عالم است. به بیانی دیگر ولادت و رحلت دارد و دارای اجل و زمان تعیین شده است که پس از به سر آمدن آن «اجل مقدر» رحل اقامت کرده و از آن عالم به عالم دیگر کوچ می‌کند و این کوچیدن با «مرگ» تعبیر شده است؛ زیرا مرگ مقوله‌ای «معقول» است نه «محسوس» و انتقال از عالمی به عالم دیگر است و شاید یکی از معانی «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ» (ملک: ۶۷): ۲) همین باشد.

بنابراین، مرگ پدیده‌ای آفریده شده و از نوع «نیستی نسبی» است، نه «نیستی نفسی» و عدم مطلق. مرگ، تنها هویت خروج از عالمی و ورود به عالم دیگر دارد و عامل «حیات» است؛ چنان که انسان با «مردن‌های» تکوینی از جماد به نبات و از نبات به حیوان و از حیوان به انسان شدن راه یافته است. مولانا چه زیبا این حقیقت وجودی و استکمال تکوینی را به تصویر کشیده است:

از جمادی مُردَم و نامی شدم از نما مُردَم ز حیوان سر زدم
مردم از حیوانی و آدم شدم پس چه ترسم، کی ز مردن کم شدم

آری این حرکت تکوینی و استداره‌ای، رهایی پیوسته از «قوه به فعل» است که فعلیت پیشین استعداد و قوه لاحق است و «مردن» خروج از قوه به فعل و از مرتبه‌ایی به مرتبه دیگر خواهد بود؛ چنان که جناب شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا در «رسالة الشفاء من خوف الموت» درباره حقیقت مرگ و علت ترس از آن می‌نویسد: «اما کسی که مردن را جاهل است و نمی‌داند که حقیقتش چیست. پس من برای او بیان می‌کنم و روشن می‌سازم که مرگ بیشتر از آن نیست که نفس انسانی آلات خود را که آن‌ها را استعمال می‌نمود ترک می‌کند - آن آلات همان اعضای او هستند که مجموعه آنها را بدن می‌نامند - همچنان که

شخص صنعت کار آلات کار خود را ترک می کند.

چون نفس انسان جوهری است غیر جسمانی و عرض نیست و قبول فساد و خرابی نمی کند و چون این جوهر از بدن مفارقت کند، باقی خواهد بود به بقایی که در خود اوست و از کدورت عالم طبیعت صفا می یابد و به سعادت تامه خود نائل می آید و ابداً راهی به زوال و فنا و انعدام او نیست؛ چون جوهر از آن حیث که جوهر است فانی نمی شود و ذاتش باطل نمی گردد و آنچه باطل می شود، همان اعراض و خواص و سنتها و اضافات و اموری است که بین او و اجسام و رابطه بین آن دو می باشد. اما جوهر روحانی که ابداً قبول استحاله و دگرگونی نمی کند و در ذات خود تغییر نمی یابد و فقط قبول کمالات و تمامیت صورت خود را می کند، پس چگونه تصور می شود که معدوم گردد و متلاشی شود؟

و اما کسی که از مرگ می ترسد به علت آن است که نمی داند بازگشت او به سوی کجاست، یا آنکه گمان می کند چون بدن او منحل شود و ترکیب آن باطل گردد، ذات او منحل شده و نفس و حقیقت او باطل می گردد و به بقای نفس خود جاهل است و کیفیت معاد را نمی داند. بنابراین، در واقع از مرگ نمی ترسد، بلکه جاهل است به امری که سزاوار است او را بداند...». (ابن سینا، ۱۳۴۰ش: ص ۳۳۹)

بنابراین، مرگ برای انسان بیدار و بینا و رها شده از عالم ماده و طبیعت و راه یافته به کوی معنا و ماوراء طبیعت، معنایی دیگر دارد؛ زیرا آن «عین حیات» است و «انسان در عالم دنیا» مرگ را هر لحظه و آن، تجربه می کند که چگونه «مرگ» او را از فضایی به فضای دیگر و از مرحله ای به مرحله دیگر هم از حیث جسمانی و هم از جهت روحانی منتقل می کند که جهان ماده، جهان «شدن» است. علامه حسن زاده آملی فرموده اند:

لفظ جهان در زبان فارسی، اسم فاعل از جهیدن است؛ چون چمان از چمیدن و دوان از دویدن. به همین مناسبت، عالم طبیعت را «جهان» گویند که یک پارچه حرکت و متحرک است و حرکت و متحرک در اینجا یکی هستند؛ یعنی جهان یک حرکت است و به تعبیر رایج روز، مدار جهان آن به آن بر «شدن» است که هر دم صورتی و پدیده ای از قوه به فعل می رسد... (حسن زاده آملی، بی تا: ص ۱۳ و ۱۴)

در اینجا به واژه ها و اصطلاح هایی که در قرآن کریم و روایت های معصومین در زمینه مرگ به کار رفته است ... توجه می دهیم که به معارف عمیق و معانی دقیقی اشاره دارند؛ واژه هایی همچون: صیوروت و تصییر:

«أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ» (شورا، (۴۲): ۵۳)؛ «وَأَلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ» (نور (۲۴): ۴۲؛ فاطر (۳۵): ۱۸)، رجعت: «وَأَلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ» (هود، (۱۱): ۱۲۳)، «وَأَلَى اللَّهِ تَرْجَعُ الْأُمُورُ» (فاطر (۳۵): ۴ - حدید ۵)، «ثُمَّ إِلَى رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ» (سجده (۳۲): ۱۱؛ جاثیه (۴۵): ۱۵)، «إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَىٰ» (علق (۹۶): ۸)، «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (بقره (۲): ۱۵۶)، «إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ» (مائده (۵): ۴۸ و ۱۰۵؛ هود (۱۱): ۴). و همچنین رحلت در حدیث «الرحیل و شیک» (نهج البلاغه، حکمت ۷۴۲)، «تجهزوا رحمکم الله فقد نودی فیکم بالرحیل» (نهج البلاغه، خ ۳۱) و یا تعبیر وفات (توفی) در قرآن کریم که به معنای «دریافت کامل» نفس و جان آدمی است. (سجده (۳۲): ۱۰ و ۱۱) و بیان دل نشین «کل نفس ذائقة الموت» (آل عمران (۳): ۱۸۵) که واژه ذائقة به اسم فاعل آمده است نه تذوق به مضارع و بدین معناست که همواره مرگ را می‌چشند. به تعبیر دیگر، «ذائقة» یعنی چشیدن کامل مرگ. «گویا مرگ را غذای سازمان خلقت آدمی دانسته است». (مکارم شیرازی، ۱۳۸۳: ج ۳، ص ۲۰۰؛ ج ۴، ص ۱۸؛ ج ۲۴، ص ۱۱۸) تعبیرهای بالا همگی به معنای انتقال انسان از عالم کثرت به عالم وحدت و برون رفت از قوه به فعل و از نقص به کمال است که البته مرگ با چنین ویژگی‌هایی دو نوع کلی است:

الف) مرگ طبیعی، اضطراری و اجباری که استداره‌ایی است؛

ب) مرگ ارادی، اختیاری که در اثر معرفت و معنویت، تذکیه عقل و تزکیه نفس در دو عرصه علم و عمل و با دو عنصر «ایمان» و «عمل صالح» دست می‌دهد. این مرگ، خروج از عالم ظلمات به جهان نور و ملکوت هستی است. به بیان دیگر، «مرگ طبیعی» همه عالم و آدم را در برمی‌گیرد و برای مخلوقات عالم ماده همواره ثابت است؛ زیرا مرگ تحول از نقص به کمال و خروج شئی از قوه به فعل است و «حرکت فلسفی» نیز همین معنا را دارد که پیوسته و آهسته از مرتبه‌ایی به مرتبه‌ای دیگر گام نهادن است. مولانا در این باره می‌گوید:

هر نفس نو می‌شود دنیا و ما بی‌خبر از نوشدن اندر بقا
عمر هم چون جوی نونو می‌رسد مستمّری می‌نماید در جسد

(مولوی، ۱۳۷۵: دفتر اول، ۸ ۱۱۴۷)

البته این مرگ در مقابل مرگ اضطراری و اجباری است و اگر در مورد «انسان» نیز سنجیده شود، به صورت طبیعی و اضطراری و اجباری به معنای «إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ» (جمعه (۶۲): ۸)، غیرارادی و حتمی است؛ چه انسان طالب آن باشد و چه

نباشد. از این رو، عنوان اضطراری، اجباری را نیز در کنار طبیعی قرار دادیم تا روشن شود که «مرگ» حتمی الحدوث و قطعی الوقوع و «لقاء الله» نیز تحقق یابنده است و همه انسان‌ها به سوی «لقاء رب» حرکت پیوسته دارند: «كِدْحًا فَمَلَا قِيَه» (انشقاق (۸۴): ۶)، ولی انسان‌هایی هستند که پیش از آنکه مرگ طبیعی و اضطراری به سراغ آن‌ها بیاید، مرگ را پذیرا هستند و «موت اختیاری» دارند و موت به معنای سیر از ماده به معنا و شدنی به سوی مافوق ملکوت برای انسان‌های اهل معرفت و بصیرت، اهل ایمان و معنویت و سالکان کوی حق و حقیقت است. ما در نوشتار، در محورهای زیر آن را جست‌وجو کرده‌ایم و به بررسی آن پرداخته‌ایم:

الف) چیستی مرگ ارادی و انواع آن؛

ب) امکان یا امتناع مرگ ارادی؛

ج) راه‌های دستیابی به مرگ ارادی؛

د) عرفان اسلامی و مرگ ارادی.

گفتنی است که از قرآن، احادیث و روایت‌ها و نیز عرفان و برهان یا معرفت‌های فلسفی - حکمی و عرفانی - سلوکی، در تبیین محورهای یاد شده استفاده می‌شود تا هم با رهیافتی «درون دینی» و هم با رویکردی «برون دینی»، مرگ ارادی و اختیای کاویده شود و مبانی هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و فرجام‌شناختی مرگ ارادی نیز در پرتو نگاه‌ها و نگره‌های یاد شده تفسیر شود.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

الف) چیستی مرگ ارادی و انواع آن

«مرگ ارادی» از نوع «تجربه» است و نه «تعبیر»، و «شهود و شدن» است و نه «شناختن و بودن»، و اشراق است نه ادراک، و رؤیت است نه رویت که روزی هر کسی نمی‌شود و ظرفیت، استعداد و مجاهدت‌های ویژه‌ای می‌طلبد و نیز مخصوص انسان است، ولی اندکی از انسان‌ها هستند که در پرتو عنایت‌های الهی و سلوک و جذب یا جذب و سلوک آن را فرا چنگ می‌آورند و حجاب‌ها را می‌زدایند تا به «ملکوت» سفر کنند، ولی رقیقه‌ای از آن حقیقت و تعبیری از آن تجربه و مفهومی از آن مشهود و حصولی از آن وصول و عبارتی از آن اشارت و شناختی از آن شهود را در محضر قرآن و سنت و سیره انسان کامل و محضر عارفان الهی و عالمان ربّانی به ارمغان مشتاقان آوریم تا نَمی از آن یَسْم و قطره‌ای از آن

دریای ناپیدا کرانه را نظاره کنیم و بدانیم که هم چنان راه باز است و رونده می‌خواهد؛ آب روان است و تشنه می‌طلبد.

چیستی مرگ ارادی

هم چنان که گذشت مرگ انتقال از نشئه‌ایی به نشئه دیگر و رهایی از کثرت و ورود به وحدت است. یا تحوّل از ماده به معنا و ملک به ملکوت است. به تعبیر علامه حسن‌زاده آملی: «موت در حقیقت مفارقت نفس از غیر خودش است». (حسن‌زاده آملی، ۱۳۷۷ش: اصل ۲۳) پس مرگ عارض بر «وصف» می‌شود نه ذات نفس؛ زیرا با مرگ وصفی تغییر می‌کند؛ یعنی انقطاع ایجاد می‌گردد و از سنخ فصل و وصل است. فصل از دنیا و جسم طبیعی و وصل به آخرت و «متوفی» که خالق و آفریننده «انسان» باشد که سخن از رفتن به ملاقات خداست. «مرگ ارادی» در اصطلاح اهل معرفت به معانی مختلف و مراتب گوناگون آمده است که برخی از آن معانی عبارتند از: ۱. اجتناب از رذیلت‌ها و اکتساب فضیلت‌ها؛ ۲. رهایی از جلوه‌گری‌ها و خودنمایی‌ها؛ ۳. محاسبه نفس به صورت دایمی پیش از وقوع قیامت؛ ۴. به ساحت فقر و نیاز وجودی و ذاتی وارد شدن؛ ۵. تحمّل ملامت‌ها و ملالت‌ها و رنج و ریاضت‌ها برای تربیت و تزکیه نفس تا مرحله تضحیه نفس که مرحله فنای در خداست، اعم از فنای افعالی، صفاتی و ذاتی. پس مرگ ارادی در اثر مجاهدت و ریاضت و مراقبت نفس به تدریج و به صورت دایمی و مستمر حاصل می‌شود. علامه حسن‌زاده آملی درباره موت و معنای آن آورده‌اند:

ان الانسان حی ابدی لا یموت، و ان الموت لیس بعدم و فناء، و ان الامانة لیست باعدام و إفناء، بل النفس الناطقة، مفطرها - تعالی شأنه - لا تأخذها سنة و لا نوم و لا یعرضها موت و الأفتاء و لیس الموت فی الحقیقة الا تفریق صفة الوصل بمعنی ان الموت یرد علی الاوصاف لا علی الاذوات لانه تفریق بین الجسم الطبیعی و الروح، لا اعدام و رفع فهو انقطاع الانسان عن غیره و ارتقائه الی بارئه المتوفی ایاه، «اللَّهُ يُتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا» (زمر: ۴۳) و التفریق هو مفارقة النفس الناطقة عن بدنها الطبیعی ... (حسن‌زاده آملی، ۱۳۷۱ش: ص ۶۵۹)

امام صادق علیه السلام نیز درباره خلق و ترکیب انسان و خودشناسی انسان می‌فرماید:
 الانسان خلق من شأن الدنيا و شأن الآخرة فاذا جمع الله بينها صارت حياته في الارض لانه نزل من شأن السماء الى الدنيا فاذا فرق الله بينها صارت تلك الفرقة الموت یرد شأن الآخرة الى السماء ... (مفید، ۱۴۱۸ق: ص ۱۰۹)

تا در مجموع فهم کنیم که ۱. انسان حیات ابدی دارد و عدم پذیر و فنا بردار نیست؛
۲. مرگ معهود نیز فصل از جسم طبیعی و رهایی از عالم دنیا و وصل به خالق و معبود
خویش است؛

۳. نفس در حال استکمال و تجرد شونددگی یا بی‌نیازی از بدن طبیعی و قوای آن است
تا به عالم قدس بیوندد؛

۴. مرگ تفریق انسان از شأن دنیا و صعود به شأن آخرت در رفتن به آسمان است.
نتیجه آنکه اگر انسان آسمانی و ملکوتی گردد و تکامل جوهری اشتدادی و وجودی
یابد، می‌تواند در «قوس صعود» عوالم ماده و مثال را پشت سرگذارد و به عالم عقل راه
یابد و «مرگ ارادی» چیزی جز این تصعید وجودی و عروج روحانی نیست؛ چنان که
علامه حسن‌زاده آملی آورده‌اند:

ان الموت مطلوب بالاختیار، و الانسان متوجه اليه بالطوع و الرغبة ای الرغبة الفطرية و الطوع
الجبلی و الاختیار العقلي، لاالرغبة الخيالية و الوهمية ... (حسن‌زاده آملی، همان: ص ۶۶۶)

پس «موت ارادی» از مطالبات فطری است و انسان باید با رغبت و شوق و اختیار عقلی
خواهان آن باشد که با فنای فی الله حاصل شدنی است. فناء نیز سه مرتبه دارد:
الف) فنای فعلی یا مَحْو که هر فعلی در فعل واحد حق تعالی مستهلک شود؛
ب) فنای صفاتی یا طَمْس که هر صفت کمالی را مقهور و مغلوب در صفت خدا بیند؛
ج) فنای ذاتی یا محق که هر وجودی را منظوی وجود خدای سبحان بیند. چه نیکو
جناب شیخ‌الرئیس ابن‌سینا گفته است:

العرفان مبتدء من تفریق و نفض و ترک و رفض ممعن فی جمع هو جمع صفات الحق للذات
المريدة بالصدق منته الى الواحد ثم و قوف. (۱۳۸۴ش: ج ۳، ص ۳۸۴)

که واژه‌های: «فرق» (ترکیه و جداسازی میان خود و غیر خدا)، «نفض» (تکاندن)،
«ترک» (ترک همه چیز و چیزی برای خود نخواستن)، «رفض» (خود تکانی یعنی خود را
هم ندیدن)، «امعان»، «انتها» و «وقوف» هر کدام بر درجات سلوک و ترکیه یعنی تخلیه،
تخلیه و تجلیه تا مقام فنا با مراتب و درجاتش ناظر است تا انسان از ما سوای الهی در اثر
نوشیدن «شراب ظهور» پاک شود و «مرگ ارادی» شامل حال او گردد. (حسن‌زاده آملی،
۱۳۸۳ش: ص ۲۴۳ - ۲۵۹؛ جوادی آملی، ۱۳۷۹ش: ج ۱۰، ص ۲۹۱ - ۲۹۳) بنابراین، «روح»
با «مرگ» به عالم مجردات نزدیک می‌شود و از عالم ماده جدا می‌گردد. هستند کسانی که با

«مرگ اختیاری» مردند و با «مُرْدَن» در حقیقت بُرْدَن؛ یعنی در تجارت خانه دنیا سود واقعی را به دست آوردند و با مردن رفتند و از «درگاه» به «بارگاه» قدس ربوی راه یافتند؛ چنانکه مولانا در تفسیر حدیث نبوی درباره انسان‌های زنده‌ای که مردند و «مرده متحرک» به معنای عرفانی و حقیقی هستند، چنین سروده است:

مصطفی زین گفت کای اسرار جو
مرده را خواهی که بینی زنده تو
می‌رود چون زندگان بر خاکدان
مرده و جانش شده بر آسمان
جانش را این دم به بالا مسکنی است
گر بمیرد روح او را نقل نیست
ز آنکه پیش از مرگ او کرده است نقل
این به مردن فهم آید نه به عقل
نقل باشد نه چو نقل جان عام
همچو نقلی از مقامی تا مقام
(مولوی، همان: د ۶، ب ۷۴۲ - ۷۴۶)

پیامبر اکرم ﷺ نیز فرمود:

من اراد ان یظن الی میت و تمشی فلیظن الی علی بن ابیطالب.

علی علیه السلام که موت ارادی را تجربه کرده و در حدیث نبوی مصداق کامل، بلکه اکمل و اصلان به مرگ اختیاری است و اساساً با علی علیه السلام مرگ ارادی نیز تفسیر می‌پذیرد، درباره مرگ ارادی فرمود:

موتوا قبل ان تموتوا و اخرجوا قلوبکم من قبل ان تخرجوکم منها. (نهج البلاغه، خ ۱۴۳)

معنای «مرگ ارادی» در حدیث علوی روشن شده است که مرگ ارادی، یعنی حقیقت وجود و دل خویش را به عالم معنا فرستادن و در «حضور» حق بودن و «روح» را پیش از اینکه با «مرگ طبیعی» از جسم مفارقت کند، از بدن آزاد ساختن. مولوی می‌گوید:

پیش‌تر از مرگ خود ای خواجه میر
تا شوی از مرگ خودای خواجه میر

قرآن کریم می‌فرماید:

وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ...
(نساء: ۴)؛ (۱۰۰)

اهل معرفت، خارج شدن از بیت را به بیت نفس تفسیر کرده‌اند و مرادشان این بوده است که رسیدن به موت نفس بسیار دشوار است. هجرت نیز بر دو نوع است:
الف) هجرت افاقی و بیرونی که از مکانی به مکانی و از جایی به جای رفتن است و ظاهر آیه نیز بر آن دلالت دارد.

ب) هجرت انفسی و درونی که از مکانتی به مکانتی و از مرحله‌ایی به مرحله‌ایی رفتن است و باطن آیه ناظر به آن است. «ادراک موت» در هجرت درونی که هجرت از بدی‌ها و رذیلت‌ها به خوبی‌ها و فضیلت‌ها و سپس طیّ مقامات معنوی و سفر در اسفار اربعه عرفانی است واقع می‌شود و در اثر تجربه و شهود «موت ارادی» دست یافتنی است. قیصری در شرح فصوص درباره موت ارادی به ازای موت طبیعی آورده است:

و بازائه الموت الارادی الذی یحصل للسالکین المتوجهین الی الحقّ قبل وقوع الموت الطبیعی قال علیه السلام من اراد أن ینظر الی میت یمشی علی وجه الارض فلینظر الی ... و قال موتوا قبل ان تموتوا فجعل علیه السلام الاعراض عن متاع الدنیا و طیباتها و الامتناع عن مقتضیات النفس و لذاتها و عدم اتباع الهوی موتاً لذلك ینکشف للسالک ما ینکشف للمیت و یسمی بالقیمة الصغری و جعل بعضهم الموت الارادی مسماً بالقیمة الوسطی زعمه. (قیصری: ۱۳۷۵ش: ص ۱۳۰)

برخی از عارفان نیز بسیار حکیمانه، «مرگ ارادی» را به «تولد ثانی» یا «ولادت ثانیه» تعبیر کرده‌اند:

فالنفس الانسانیة مادام لم تولد ولادة ثانیة و لم تخرج عن بطن الدنیا و مشیمة البدن لم تصل الی فضاء الآخرة و ملکوت السموات و الارض، کمال قال المسيح علیه السلام: لَنْ یلج ملکوت السموات من لم یولد مرتین و هذه الولادة الثانیة حاصلة للعرفاء الکاملین بالموت الارادی، و لغيرهم بالموت الطبیعی، فما دام السالک خارج حجب السموات و الارض فلا تقوم القيامة لانها داخل هذه الحجب و انما الله داخل الحجب، والله عنده غیب السموات و الارض و عنده علم الساعة فاذا قطع المسالک فی سلوکه هذه الحجب و تبیح حضرة العندیة صار سرّه القيامة عنده علانیة و علمه عیناً. (صدرای شیرازی، ۱۹۸۱م: فصل سوم، باب یازدهم)

علامه حسن‌زاده آملی فرموده‌اند:

«العطیات بقدر القابلیات» (حسن‌زاده آملی، ۱۳۶۴ش: ج ۱، کلمه ۷۰)

و سالک الی الله در پرتو عبودیت الهی و نورانیت وجودی به ولادت ثانیه که «مرتبه قلبیه» است و او قلبش را از غیر خدا تهی ساخته می‌رسد که بر چنین قلبی غیب حق تجلی می‌کند و پیوسته چنین دلی به دلدار مشغول و چنین قلبی در انقلاب مستمر به سر می‌برد و «ادب مع‌الله» و «ادب عندالله» یا ادب محضر و حضور دارد.

انواع موت ارادی

مرگ اختیاری که در اثر استکمال نفس در دو جنبه علمی و عملی و پیروی از شریعت

حق محمدی ﷺ و خلوص فعلی و ذاتی حاصل می‌آید، از نظرگاه عارفان چهار نوع است: (الف) مرگ سرخ و آن جنگ با نفس است که به «جهاد اکبر» موسوم است که به آن «موت جامع» نیز گویند.

(ب) مرگ سفید که گرسنگی است؛ زیرا تحمل گرسنگی باطن را نورانی می‌سازد و وجه دل را سفید می‌گرداند.

(ج) مرگ سبز که زهدورزی و ساده پوشی یا پوشیدن لباس پینه‌زده است تا زندگی به آن سبز شود و با قناعت ممکن می‌شود.

(د) مرگ سیاه که به دوش کشیدن رنج و ملامت خلق است و خدای تعالی نیز فرمود: «وَلَا يَخَافُونَ يُومَةَ لَأْتِيهِمْ» (مائده (۵): ۵۴) زیرا دل عارفان نه تنها از ملامت گران اذیت نمی‌شود، بلکه لذت می‌برد. حافظ چه زیبا می‌سراید:

وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم که در طریقت ما کافرست رنجیدن

حکیمان الهی و عارفان حقیقی همواره از انواع مرگ‌های ارادی سخن رانده و به تعریف و تفسیر و ویژگی‌های آنها پرداخته‌اند. (حسن‌زاده آملی، ۱۳۸۰ش: ج ۲، ص ۳۶۳ - ۳۶۴ و ۴۸۲ - ۴۸۴؛ سجادی، ۱۳۶۲ش: ص ۵۳۶ - ۵۳۷)

در حقیقت، قرآن کریم «مرگ ارادی» را با توجه به انواع، اقسام و مراتبش در یکی از آیات بینات مطرح فرموده است: «فَتُوبُوا إِلَىٰ بَارئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنفُسَكُمْ». (بقره (۲): ۵۴) امام جعفر صادق علیه السلام نیز فرمود: الموت هو التوبة؛ مرگ همان توبه است. (کاشانی، ۱۳۸۱ش: ص ۱۲۴)

و توبه دارای مراتب و درجاتی چون توبه عام، خاص و خاص‌الخاص دارد که همه مراتب مرگ ارادی را از آغاز تا انجام شامل می‌شود و اقسام مرگ ارادی را نیز در بر می‌گیرد. ملاهادی سبزواری در تعریف موت اختیاری می‌نویسد:

«هو قمع هوی النفس و قتلها و قلع شهواتها» (سبزواری، ۱۳۷۲ش: ص ۴۳۰ - ۴۳۱) و سپس گونه‌های چهارگانه موت اختیاری را شرح می‌دهد. علی علیه السلام نیز می‌فرماید:

قد احيا عقله و امات نفسه حتى دق جليله و لطف غليظه و برق لامع كثير البرق فابان له الطريق و سلک به السبيل و تدافعته الابواب الي باب السلامه ... (نهج‌البلاغه، خ ۲۱۰)

امام علی علیه السلام در این خطبه، مرگ اختیاری را در قالب میراندن نفس و هواهای نفسانی

و زنده نگه داشتن عقل فطری و تحمل ریاضت‌های ظاهری و باطنی تفسیر می‌کند که معقول، مشروع و معتدل باشد تا در پرتو افاضه‌های حق سبحانه و نفحات ربّانی و لوامع الهیه منزل به منزل و مقام به مقام را طی کند و انسان به قرارگاه اصلی یعنی لقاء ربّ بار یابد. امام، بهترین تعبیر و تفسیر از مدارج و معارج استکمالی مرگ اختیاری را از حیث بیان اوصاف اولیای الهی روشن ساخته و خود مصداق بارز و اصلان به مرگ ارادی در حد اعلی بوده است؛ زیرا زهد و عبادت و عرفان، رنج گرسنگی، ساده‌پوشی، مخالفت با هواهای نفسانی و ملامت‌ها و ملالت‌های خلق و تهمت و افتراهای جاهلان را تحمل کرده‌اند تا مراتب چهارگانه مرگ ارادی در «سیره عملی» آن پدر عرفان حقیقی و سرچشمه کمالات معنوی و امام سالکان و شاهدان راستین تبلور یابد.

«مرگ» خروج از منزلی به منزلی دیگر است. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله فرمود: «انما تتقلون من دار الی دار». (مجلسی، ۱۴۰۳ق: ج ۶، ص ۲۴۹؛ ج ۵۸، ص ۷۸)

توبه نیز معنای گسترده‌ای دارد که همه گستره حیات انسان مؤمن و مجاهد را در برمی‌گیرد و در مراتب و درجات سلوکی تعمیم پذیر است. البته توبه در هر منزلی مناسب و مسانخ با آن منزل است. از این رو، تعبیر و تفسیر مرگ ارادی به «توبه» بسیار گویا و راه گشاست که انواع و اقسام موت ارادی را نیز دربر می‌گیرد.

ب) امکان یا امتناع مرگ ارادی

پیش‌تر گفته شد که «مرگ ارادی» چشیدنی است، نه شنیدنی و از نوع «شهود و تجربه» است. به بیان علامه حسن‌زاده آملی «موت اختیاری حیات حقیقی است که: «مَنْ لَمْ يَذُقْ لَمْ يَدْرِ»؛ تا نچشی ندانی (حسن‌زاده آملی، ۱۳۶۴ش: نکته ۴۸۰، ص ۲۴۸).

به بیان «افلاطون»، «به اراده بمیر تا به طبیعت زنده شوی» حال آیا موت ارادی امکان دارد یا نه؟ پاسخ این پرسش را می‌توان از خود موضوع یعنی «موت ارادی یا اختیاری» دریافت؛ زیرا وقتی اراده و اختیار سائلک در درک و تجربه «موت» نقش آفرین است، «امکان وقوع» دارد و از حیث برهانی و عقلانی نیز چون نفس و روح «مجردند» و بر اساس نظریه «جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء» بودن نفس که در اثر حرکت جوهری امکان‌پذیر است می‌توان دریافت که همین «نفس» که اداره کننده «بدن» است، می‌تواند «تجرد» یابد و به تدریج به فعلیت‌های امکانی خویش برسد و حرکت درونی و نهادی را

به حرکت حَبّی و شوقی بدَل سازد و از بدن خلع شود و از ماده و طبیعت به ملکوت و مافوق آن سیر کند. به بیان مولانا:

جان گشاید رو به بالا بال‌ها تن زند اندر زمین چنگال‌ها

(مولوی، همان: د ۴، ب ۱۵۴۶)

اگر انسان ندای جان را لَبیک گوید و او را از اسارت تن و قفس جسم برهاند و فربه سازد که با معنویت، علم، عبادت، ایمان و عمل صالح ممکن است، می‌تواند آن را به پرواز در آورد و از جهان ماده به عالم معنا منتقل سازد که از رؤیاهای صادقانه در اثر خیال منفصل با تمثلات روحیه و نورانیه توأم است تا «طی الارض»، تصرف - باذن الله - در کائنات و تا خلع روح از بدن و شهود حقیقت وجودی خویشتن. همه این‌ها بر تجربه مرگ اختیاری و امکان وقوع آن دلالت دارد. حکیم هیدجی که عارفی دارای ضمیری مُنیر بود، گفته‌اند «منکر مرگ اختیاری» بود و خلع و لبس اختیاری را محال می‌دانست و این درجه و کمال را برای مردم ممتنع می‌پنداشت. علامه سید محمدحسین حسینی تهرانی می‌نویسد:

یک شب در حجره خود بعد از به جا آوردن فریضة عشا رو به قبله مشغول تعقیب بوده است که ناگهان پیر مردی دهاتی وارد شده، سلام کرد و عصایش را در گوشه‌ای نهاد و گفت: جناب آخوند! تو چه کار داری به این کارها؟ هیدجی گفت: چه کارها؟ پیرمرد گفت: مرگ اختیاری و انکار آن؛ این حرف‌ها به شما چه مربوط است؟

هیدجی گفت: این وظیفه ماست. بحث و نقد و تحلیل کار ماست. درس می‌دهیم، مطالعات داریم، روی این کارها زحمت کشیده‌ایم، سرخود نمی‌گوییم.

پیرمرد گفت: مرگ اختیاری را قبول نداری؟! هیدجی گفت: نه، پیرمرد در مقابل دیدگان او پای خود را به قبله کشیده و به پشت خوابید و گفت: «انا لله و انا الیه راجعون» و از دنیا رحلت کرد و گویی هزار سال است که مرده است.

حکیم هیدجی مضطرب شد. خدایا این چه بلا بود که امشب بر ما وارد شد؟ حکومت ما را چه می‌کند؟ می‌گویند مردی را در حجره بردید، غریب بود و او را کشتید و سم دادید یا خفه کردید.

بی‌خودانه دویدم و طلباب را خبر کردم. آن‌ها به حجره آمدند و همه از این حادثه نگران شدند. بالاخره بنامش خادم مدرسه تابوتی بیاورد و شبانه او را به فضای شبستان مدرسه ببرند تا فردا برای تجهیزات او و استشهدات آماده شویم. ناگاه پیرمرد از جا برخاست و نشست و گفت: بسم الله الرحمن الرحیم. سپس رو به هیدجی کرد و لبخندی زد و گفت: حالا باور کردی؟ هیدجی گفت: آری باور کردم. به خدا باور کردم، اما تو امشب جان مرا گرفتی!

پیرمرد گفت: آقا جان! تنها به درس خواندن نیست. عبادت نیمه شب هم لازم دارد، تعبّد هم می‌خواهد ... (حسینی تهرانی، ۱۴۲۲ق: ج ۱، ص ۱۰۵ - ۱۰۶)

پس علم و ایمان و عمل صالح لازم است و تعقل و تعبّد، فکر و ذکر، قال و حال، علم الدراسه و علم الوراثة، تحصیل و تزکیه نفس به‌طور هم‌زمان لازم است تا «روح مجرد انسان» به «تجرد» برسد و غبارزدایی کند و پرده‌برداری از «روح» شود تا «مرگ ارادی» تحقق یابد. از این رو، راه کارهای مرگ ارادی از سنخ دیگری است که با بحث نظری و تقلای علمی حاصل نمی‌گردد، بلکه با «دارایی» و از خانه خودیّت خارج شدن ممکن می‌شود. اگر انسان سه اصل: معرفت نفس، محاسبه نفس و مراقبت نفس داشته باشد، راهی به سوی موت ارادی بر خود گشوده است و مرگ ارادی برایش ممکن است نه متنوع، ولی این امر باید از راه خود و با ساز و کار لازم و کافی واقع شود. امام خمینی علیه السلام درباره ادراک موت ارادی و فنای تامّ می‌نویسد:

اگر انسان حبّ دنیا را به ریاضات علمی و عملی از قلب خارج کند، غایت مقصد او دنیا نخواهد بود و اعمال او از شرک اعظم که جلب انظار اهل دنیا و حصول موقعیت در نظر آنهاست، خالص شود و جلوت و خلوت و سرّ و علن او مساوی شود. و اگر با ریاضات نفسانیه بتواند حبّ نفس را از دل بیرون کند، به هر مقداری که دل از خود خواهی خالی شد، خدا خواه شود و اعمال او از شرک خفّی نیز خالص شود و مادامی که حبّ نفس در دل است و انسان در بیت مُظَلَّم نفس است، مسافر الی الله نیست، بلکه از مَحَلِّدین الی الارض است. اوّل قدم سفر الی الله، ترک حبّ نفس است و قدم بر انانیت و فرق خود گذاشتن است. و میزان در سفر همین است. بعضی گویند یکی از معانی آیه شریفه «وَمَنْ يُخْرِجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ» (نساء: ۴): (۱۰۰) این است که کسی که خارج شد از بیت نفس و هجرت به سوی حق کرد به سفر معنوی، پس از آن او را فنای تامّ ادراک کرد، اجر او بر خدای تعالی است و معلوم است برای چنین مسافری جز مشاهده ذات مقدس و وصول به فناء حضرتش اجری لایق نیست ... (امام خمینی، ۱۳۷۳ش: ص ۳۳۳)

بنابراین، از نظر عقل محال است که هر گاه انسانی در اثر مراقبت علمی و عملی توانست صاحب «همت» شود و دارای نَفْس و نَفْسِ رحمانی و الهی گردد و از ظلمتکده طبیعت و سراچه آفاق عبور کند، توانمندی لازم را در «مرگ ارادی» نداشته باشد و بدنش

در ماده و روحش در معنا سیر نکند؛ چنان که ادريس پيامبر عليه السلام در اثر رياضات قلابيه و قلابيه توانست رفعت مقام و عروج مكانتى يابد و تلطيف وجود و تنوير درون كند و صاحب كمالات روحى و مرگ اختيارى گردد كه گفته‌اند:

بميراي دوست پيش از مرگ، اگر مى زندگى خواهى كه ادريس از چنين مردن، بهشتى گشت پيش از ما.
پس متعالى كردن روح و دل كندن از ظواهر فرينده دنيا و خويشتن را به دست دوست سپردن، عامل زنده نگه داشتن انگيزه، اندیشه، اخلاق و اعمال انسان است و روح را به اهتراز در مى آورد و روحى چنين نيرومند قدرت تصرف بر طبيعت و انقطاع از بدن طبيعى را دارا خواهد شد:

گر پيش تر از مرگ طبيعى مردى
برخور كه بهشت جاودانى بردى
ور زانك در اين شغل قدم نشردى
خاكت بر سر كه خويشتن آزردي

ج) راه‌های دست‌یابی به مرگ ارادى

حال كه دانسته شد مرگ ارادى چيست و انواع آن كدامند و امكان وقوع عقلى دارد و تجربه شونده و دست يافتنى است، پرسش اين است كه از چه راه‌هاى مى‌توان به مرگ ارادى رسيد؟ آيا مرگ ارادى در انحصار افراد يا گروه خاصى است؟

در پاسخ بايد گفت «ماهيت مرگ ارادى» گوياي اين حقيقت است كه در انحصار هيچ فرد يا گروه خاصى نيست؛ زيرا حقيقت انسان، ملكوت عالم و سير انسان از طبيعت به ماوراء طبيعت و تكامل وجودى فرا جنسىتى و فرا صنفى است و مرگ ارادى نتيجه مجاهدت و سير و سلوك بر پايه «عقل و شرع» و ثمره شجره طيبه عمل به شريعت اسلام است. هر كسى كه التزام علمى و عملى بدان داشت و دل در گرو قرب حقيقى حق سبحانه بست بدان مى‌رسد. انسانى كه در جبهه «جهاد اصغر» (مبارزه انسان با دشمن بيرونى) و «جهاد اوسط» (جنگ در صحنه نفس، بين رذيلت‌ها و فضيلت‌ها، فجور و تقوى، حرص و قناعت و جهل و عقل) و «جهاد اكبر» (كه جنگ عقل و عشق است تا عقل در مقابل عشق به عقل عشق درآيد) پيروز گرديد، در حقيقت «مرگ» را در طول جهادهائى سه گانه‌اش تجربه كرده است و لحظه به لحظه در حال مردن و شهود مرگ است و مرگ‌هاى پى در پى او را به «مرگ ارادى» به معنای جامع و كاملش مى‌رساند. پس بايد مجاهد بود و هرگز از «جهاد» فارغ نگشت و آزادى‌هاى معنوى را در «ارتباط با خدا» و بندگى در برابر حق تعالى

لمس کرد. به تعبیر علامه جوادی آملی «جهاد اکبر مقدم بر جهاد اصغر است»؛ اگر چه جهاد اصغر مقدمه جهاد اکبر است. (جوادی آملی، ۱۳۷۹ش: ج ۱۱، ص ۷۳)

چه زیبا در حدیث نبوی، نفس انسان دشمن ترین دشمنان انسان که رهزن راه‌رهایی و مرگ ارادی است معرفی شده است: «اعدی عدوک، نفسک التی بین جنییک». (مجلسی، ۱۴۰۳ق: ج ۶۷، ص ۳۶).

در حدیث علوی نیز رأس هرم دین، ستیز با هوای نفس شمرده است: «رأس الدین مخالفة الهوی» (شرح غررالحکم، ج ۴، ص ۵۳) پس هم مبارزه با نفس همیشگی، فرازمانی و فرازمینی است و هم تجربه مردن در چالش‌های زندگی روزمره دائمی است. به همین میزان، «تزکیه نفس و تهذیب باطن» در سلوک اخلاقی و عرفانی، اساس تکامل و تعالی است و «تقوی» با همه درجاتش، کلید نجات و کمال و راه رستگاری شمرده شده است.

پس نخست برای دست یافتن به «مرگ ارادی» اصولی لازم است که عبارتند از: الف) بصیرت؛ ب) صبر و پایداری؛ ج) شرح صدر و شکیبایی؛ د) آگاهی به منازل سلوکی و راه‌های رسیدن به کمال.

سپس «شرایطی» لازم است که باید تحقق یابد. این شرایط عبارتند از: ۱. خودشناسی؛ ۲. خودسازی؛ ۳. محاسبه نفس در همه فعالیت‌های زندگی؛ ۴. مراقبت نفس یا صیانت از خویشتن از حیث ظاهری و باطنی؛ ۵. دوستان فرزانه‌ای که هم‌گرایی ذهنی و روحی با انسان سالک الی الله داشته باشند. تا زمینه‌های وجودی و وجودی و وجوبی سیر و سلوک عرفانی فراهم آید و انسان استعداد لازم برای عروج و تصعید وجودی را بیابد؛ زیرا «سیر و سلوک عبد به سوی خدا، سیری عمودی است، نه افقی. منظور از «عمودی» در این جا، عمودی در هندسه الهی است نه در هندسه طبیعی؛ یعنی به «مکانت برتر» راه یافتن است نه به «مکان برتر» رفتن. از این رو، زاد و توشه‌ای طلب می‌کند تا انسان را در سیر به مکانت برتر کمک کند». (جوادی آملی، ۱۳۷۹ش: ج ۱۱، ص ۲۲۳)

به همین دلیل، در «مرگ ارادی» می‌توان تعبیرهایی مانند «رفع» و «صعود» را که از تعابیر قرآنی است به کار برد. در این تعبیرها مقوله‌هایی چون: علم و معرفت و ایمان و عمل صالح نهفته است که راه‌های رسیدن به مرگ اختیاری را نیز معرفی می‌کند؛ برای مثال، می‌فرماید:

يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ. (مجادله (۵۸): ۱۱)

یا فرمود: إِيَّاهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ. (فاطر (۳۵): ۱۰)

و درباره مسافر کوی کمال و صاحب مرگ ارادی یعنی حضرت ادریس فرمود:
 وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا. (مریم: ۱۹): ۵۷

که سخن از مکانت عالی است و خدای سبحان در وصف خویش نیز فرمود:
 رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ (غافر: ۴۰): ۱۵

پس بیداری با توجه عقل و دل لازم است. باید نشانه‌های مرگ ارادی را دانست و مرگ ارادی را نشانه گرفت تا به آن مقام رسید که زندگی حقیقی و «حیات طیبه» است. حیات طیبه نیز فرا گروهی و برتر از جنسیت زن یا مرد بودن است که فرمود:

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً. (نحل: ۱۶): ۹۷

سالک باید به درجه «فنا» چه فنای فعلی و صفاتی و چه فنای ذاتی برسد و از کثرت به وحدت سیر کند و «توحید ناب» را در پرتو «ولایت الهیه» ادراک کند و از «تعلق» و «تعین» رهایی یابد و به «کمال انقطاع» و به تعبیر قرآنی «تَبَتَّل» برسد که فرمود:

وَإِذْ كُنَّا نَسُومُ رِبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَتَبُّلاً. (مزل: ۷۳): ۸

در حقیقت، بهترین و برترین راه برای درک «مرگ ارادی» همانا «راه عبودیت» و سلّم حقیقی در برابر خداست که انسان «عبدالله» به معنای واقعی کلمه می‌تواند «مرگ اختیاری» را بچشد:

تو بندگی چو گدایان به شرط مزد مکن که خواجه خود روش بنده پروری داند
 مولانا چه نیکو در قصه «بازرگان و طوطی» راه رهایی و پرواز به سوی محبوب و آزادی حقیقی یافتن را نشان می‌دهد که تا از خود آزاد نشوی و آزاده‌نگردی، به آزادی نخواهی رسید. تا نمیری و مردن را تجربه و احساس نکنی، هرگز زنده ماندن و زنده بودن را نمی‌توانی تجربه کنی.

آری در آن داستان رازآمیز و درس‌آمیز و عبرت‌اندوز، مولانا راه رسیدن به «مرگ ارادی» را به خوبی نشان داد که الف) راه را باید از راهنما و رهبر آموخت؛ کسانی که رهروی کردند و رهبری می‌کنند و انسان کامل مکمل هستند؛ ب) در حقیقت، راه از «خود رهایی» و خروج از انیت، هجرت از «من و ما» یا امور اعتباری و اضافات است؛ ج) انسان تا گرفتار دام‌های تنیده به دور خویش و در بند هوا و هوس‌ها و خودنگری‌ها و جلوه‌گری‌هاست، در زندان تن و خاکدان طبیعت قدرت پرواز ندارد؛ د) راه اصلی، مردن و به فنای فی الله رسیدن و پرواز کردن است. هر انسانی خود باید زیرک باشد و اراده کند که از تعلقات و تعینات بر جهد؛ زیرا تا نمیرد، آزاد نمی‌شود که مردن همان آزاد شدن همان.

مرگ ارادی در حقیقت، نماد و نمودی از «آزادگی و آزادی معنوی» و پرواز به سوی ملکوت تا دیدار با دلبر و دلدار است و دین خدا و شریعت محمدی ﷺ که خاتم پیامبران است راه مردن اختیاری و دست‌یابی به حیات حقیقی و پایدار را نشان داده است. پس گوش دل به آیت کریمه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ...» (انفال: ۸) (۲۴) بسپاریم و به خود برگردیم که: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا» (مانده (۵): ۱۰۵) از این رو، باید بیدار شد و به بایدها و نیاید‌های انسان کامل که تجلی اعظم الهی است توجه علمی و عملی داشت و به «موتوا قبل ان تموتوا و حاسبوا قبل از تحاسبوا» آن پیامبر آزادی و رهایی، گوش جان سپرد.

د) عرفان اسلامی و مرگ ارادی

عرفان اسلامی که بر «توحید ناب» و «انسان کامل» استوار است، در بخش اصلی خود، یعنی عرفان عملی که از جنس سیر و سلوک آن هم، نظام‌مند و مبتنی بر ساز و کاری جامع و کامل است، می‌کوشد که انسان را «خدا خو» سازد تا سالک در پرتو سلوک الی‌الله و در سایه معرفت اجمالی به خدا و محبت الهی و بندگی در برابر معبود مطلق بتواند به معرفت تفصیلی آن هم «معرفت شهودی» خدای سبحان راه یابد. عرفان تبیین بسترهای رسیدن عارف به توحید محض است و «مرگ ارادی» یکی از هدف‌های میانی عارف سالک برای رسیدن به هدف نهایی و غایت عرفانی است. سالک در مرگ دایمی و تدریجی زندگی می‌کند و هر لحظه می‌میرد و اینکه به شریعت محمدی ﷺ عمل می‌کند و به «ریاضت شرعی» می‌پردازد، هر آن، بر نفس اماره و خواهش‌های دنیوی‌اش گام می‌زند و در ساحت معنویت قدم می‌گذارد و قیامت و واقعیهایی را در زندگی‌اش به پا می‌دارد؛ زیرا انسان سالک با تهذیب نفس، زایشی معنوی در جانش پدید می‌آورد و طرحی نو در حیاتش می‌افکند و انقلابی علیه خویش‌نموجود برای رسیدن به خویش‌نموجود مطلوب ایجاد می‌کند. این انقلاب دایمی است؛ زیرا مرحله به مرحله نو می‌شود و طنین «تعالوا» را بر گوش او می‌نوازند که سروش آسمانی است؛ چنانکه پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «الناس نیام اذا ماتوا انتهبوا» (مجلسی، ۱۴۰۳ق: ج ۴، ص ۴۳)

سالک در مردن دایمی زندگی می‌کند تا هشیاری حقیقی یابد و پرده‌ها را کنار بزند و حجاب زدایی کند تا حقایق عالم و ملکوت آسمان و زمین را شهود کند. چه زیبا پیامبر

اعظم عليه السلام فرمود که در قالب دعا انسان «مرگ ارادی» را تجربه کند تا استعداد موت یابد: «اللهم انی استلک التجافی عن دار الغرور و الانابة الی دار الخلود و الاستعداد للموت قبل حلول الفوت»؛ تا انسان بمیرد، پیش از اینکه او را بمیرانند؛ مرگ را بچشد؛ پیش از آنکه مرگ را بر آن بچشانند». چنین مرگی همانا تجربه عینی و عملی فنا در مراتب و درجاتش است تا با موت ارادی از دنیا و مافیها ببرد و به دار آخرت و سرای سعادت راه یابد.

ملاصدرا نیز با استشهاد به قاعده «موتوا قبل ان تموتوا» که قاعده‌ای عرفانی است، می‌گوید:

... و این مشاعر و حواس صلاحیت ادراک امور آخرت را ندارند و بر آن کسانی که در این عالم منکشف شده است از انبیا و اولیا علیهم السلام به اعتبار غلبه سلطان آخرت بر دل‌های ایشان به جهت آنکه استعمال این حواس و مشاعر را در مشتهیات و لذات متعلقه به دنیا ترک نموده‌اند و به موت ارادی از زخارف دنیوی قطع تعلق کرده‌اند و آخرت را یافته‌اند؛ چنان که سید ثقلین علیه السلام فرموده است: «موتوا قبل ان تموتوا»؛ یعنی این حواس را از احساس معطل گردانید تا آنکه مشاعر ادراک امور آخرت پیش از موت طبیعی برای شما متفتح گردد. و یکی از حکما به این معنی اشاره نموده و گفته است که مردم می‌گویند چشم را باز کن تا ببینی و من می‌گویم که چشم را ببند تا ببینی و دیگری به طریق رمز به این معنی اشاره نموده و گفته است اگر خواهی که خانه‌ات روشن شود، روزن‌های خمسه را سد کن. (صدرالدین شیرازی، ۱۳۴۵ش: ص ۴۸۹)

بنابراین، مرگ ارادی همانا مرگ نفس و امیال و اماتی نفسانی است که تعطیل بردار نیست و ریاضت‌های مربوط به آن دایمی است و اینکه عارفان همواره در «مرگ و زندگی» به سر می‌برند. به تعبیر علامه جعفری «حرکت در نواز مرزی زندگی و مرگ» (جعفری، ۱۳۶۳ش: ج ۸، ص ۳۸۶) دارند و در قبض و بسط‌ها و جذب و دفع‌ها و جزر و مدهای مختلف چالش‌های حیات و حرکتشان سیر می‌کنند؛ یعنی «مرگ» را تجربه می‌کنند و عرفان حقیقی یعنی مرگ پیوسته و آهسته در طول سیر و سلوک؛ زیرا هم سلوک عملی و راستین دشوار است و هم طاقت‌فرسا؛ یعنی «جان‌کندن» است تا سالک همیشه «مراقب نفس» باشد که گرفتار شرک حقیقی و ریا و نفاق نشود و از صراط مستقیم سلوک بیرون نرود و هلاک نشود. این مراقبه همیشگی، یعنی همه زمانی و همه زمینی و مرگ آگاهانه و هشیارانه است. در رساله لب اللباب که اصل آن از درس‌های اخلاقی - معرفتی علامه طباطبایی است، در شرح تفصیلی عوالم مقدم بر عالم خلوص «دوازده عالم» مطرح شده است که می‌توان به صورت نموداری



چکیده تعریف هر کدام چنین است که «اسلام اکبر» تسلیم محض خدا شدن و ترک اعتراض من جمیع الوجوه است و اعتراف به اینکه هر چه تحقق یافته صلاح بوده و هر چه تحقق نیافته صلاح نبوده است. وقتی «اسلام اکبر» به روح سرایت کند و دل و جان را به حق تصرف کند، «ایمان اکبر» رخ داده است و آن اینکه دل سالک به «اسلام اکبر» منور گردیده، گاه و بیگانه حالی به او دست می دهد که افزون بر ادراک شعوری می بیند که هر چه هست، به باری تعالی مستند است. باید این حال را به ملکه تبدیل کرد تا دچار غفلت و سرگرمی نشود و عزم را باید جزم کرد و اسلام اکبر را به ایمان اکبر تبدیل ساخت و سالک، همه افعال را با شور و شوق انجام دهد.

«هجرت کبری» پس از رسیدن سالک به مراقبه «ایمان اکبر» است که سالک مهتای هجرت کبری می گردد و آن هجرت به تن است از مخالطه اهل عصیان و مجالست اهل طغیان نیز هجرت به دل است از دوستی و میل به ایشان و هجرت به تن و دل است - با هم - از عادات و رسوم متعارفه و اعتباریات و مقرراتی که سالک را از راه خدا باز می دارد. پس از توفیق سالک به هجرت یاد شده، وارد میدان «جهاد اکبر» می شود که محاربه با جنود

شیطان از جنود وهم و غضب و شهوت است تا پیروز گردد و از چنگ عوائق و علائق آزاد گردد و عالم طبیعت را رها سازد. اسلام اعظم نیز پس از جهاد اکبر واقع خواهد شد که سالک خود را جوهری یکتا و گوهری بی‌همتا می‌بیند و محیط، بر عالم طبیعت و مصون از موت و فنا و فارغ از کشاکش ستیزه‌ها می‌گردد و در خود صفا و نورانیتی می‌بیند که فوق ادراک عالم طبیعت است. البته سالک باید چنان بیدار باشد که گرفتار خودبینی و نفسانیت و شرک خفی نشود. سپس به نیستی خود تصدیق می‌کند و به ذلّت خویش اذعان و به مقام بندگی‌اش اعتراف می‌کند. ایمان اعظم مرحله‌ی عالی‌تری از اسلام اعظم است، به گونه‌ای که از علم و باور تجاوز کرده، به مرتبه مشاهده و عیان می‌رسد. سالک در این هنگام، از عالم ملکوت ارتحال و قیامت کبری انفسیه بر او قائم می‌شود و به عالم جبروت داخل می‌گردد و از مشاهدات ملکوتیه به معاینات جبروتیه می‌رسد.

در هجرت عظمی سالک از وجود خود مهاجرت می‌کند و آن را یک باره رها می‌سازد و به عالم وجود مطلق سفر می‌کند. پس از این مرحله، سالک باید با آثار ضعیف وجود خود در مجادله بر آید و بقایای آن را که در «خود مخفی» شده است ریشه کن سازد تا بتواند در بستر توحید مطلق گام نهد و این عالم، عالم فتح و ظفر است و بدین وسیله، عوالم دوازده گانه طی شود و وارد «عالم خلوص» گردد و در مضماری «انا لله و انا الیه راجعون» (بقره (۲): ۱۵۶) قیامت عظمای انفسیه بر او چیره می‌شود و از اجسام و ارواح و جمیع دل بستگی‌ها می‌گذرد و از همه فانی شده و در عالم لاهوت گام می‌نهد و از تحت «کل نفس ذائقة الموت» (آل عمران (۳): ۱۸۵) بیرون می‌رود. چنین شخصی به «موت ارادی» می‌تواند خواهد بود ... (حسینی تهرانی، ۱۴۲۱ق: ص ۵۹ - ۷۴).

بنابراین، «موت ارادی» در عرفان عملی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است و لطائف هفت گانه عرفانی و هفت شهر عشق، سلوکی برای رسیدن به مقام فنا در ساحت‌های فعلی، صفاتی و ذاتی است تا عارف، مقام توحید ناب و توحید وجودی و صمدی را ادراک کند و به مقام «بقاء بالله» و حیات جاودانه و ماندگار دست یابد که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «خلقتم للبقاء لا للفناء» (مجلسی، همان: ج ۶، ص ۲۴۹) و وصف حال انسان‌های عارف به مرگ ارادی رسیده چنین است ک علی ﷺ فرمود: «... فکانما قطعوا الدنيا الى الآخرة و هم فیها فشا هدوا...» (نهج البلاغه، خ ۲۲۰) ایشان در جای دیگری نیز فرمود: «صبحوا الدنيا بأبدان و ارواحها معلقة بالمحل الاعلی».

(نهج البلاغه، ح ۱۴۷) همچنین فرمود:

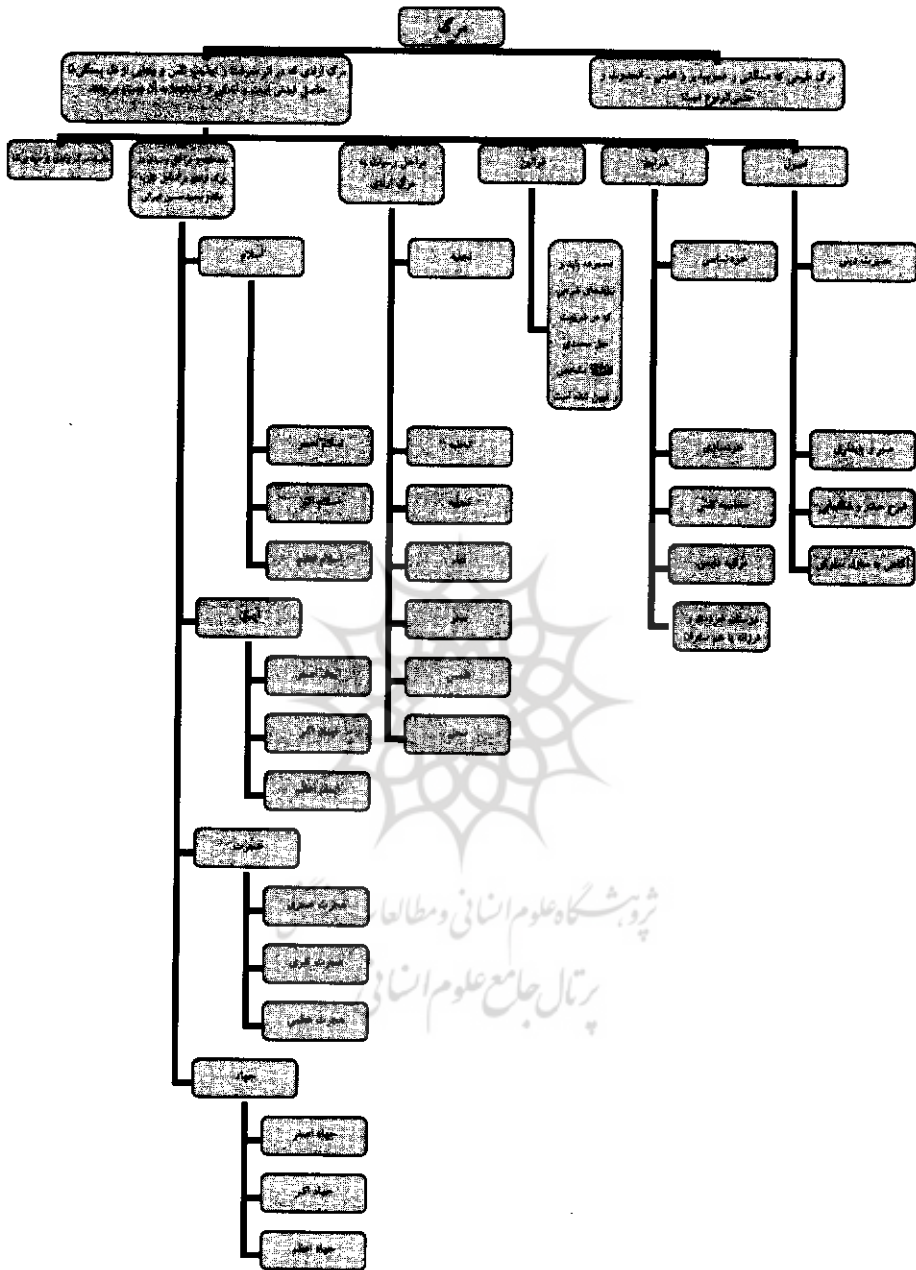
عظم الخالق فی انفسهم فصغر مادونه فی اعینهم فهم و الجنة کمن قدرأها فهم فیها منعمون و هم و النار کمن قدرأها فهم فیها معذبون. (همان، خ ۱۸۴)

پیامبر اسلام ﷺ پس از دیدن حال معنوی زیدبن حارثه و پرسش و پاسخ‌ها که حارثه گفت: «فغزت نفسی عن الدنيا و ما فیها حتی کأنی انظر الی عرش ربی و قد نصب للحساب و حشر الخلائق لذلک ...» فرمود: «هذا عبدٌ نورالله قلبه بالایمان ...». (کلینی، ۱۴۰۱ق: ج ۲، ص ۵۳) البته اولیای دین و امامان هدایت که مراتب والاتر را دیده‌اند و از مقام «احسان» و «محضر» عبور کرده و به منزلت «حضور» بار یافته‌اند و از «کأن» به «ان» واصل شده‌اند و شاگردانی را نیز تربیت کرده‌اند و هدایت وجودی و امری را شامل حال آن‌ها ساخته‌اند که در مرتبه خویش به چنین مقاماتی راه یافته‌اند. پس در عرفان اسلامی با اصالت روح و تجرد نفس و نفس مجرد و اهمیت سلوک عملی بر پایه معرفت و بندگی محض و خلوص فعلی و ذاتی سالک، حقیقت فنا و «مرگ ارادی» را ادراک می‌کند و مرگ ارادی او نیز از دل «شریعت» عاید او می‌گردد و به «لقای رب» که غایت آمال عارفان و نهایت آرزوی مشتاقان است واصل می‌گردد.

نتیجه گیری

مرگ مفارقت از بدن، رهایی از کثرت، راه‌یابی به وحدت و درک مقام مجردات و ملکوت است. «مرگ ارادی» نیز در اثر ایمان حقیقی و یقینی و عمل صالح و خالص و شریعت باوری و شریعت گروی حاصل می‌شود و پیوسته در چالش‌ها و تضادهای روزگار و زندگی متعارف برای اهل سلوک و مجاهده مطرح است. چنین موتی انقطاع الی الله تا رسیدن به «کمال انقطاع» است و عین حیات حقیقی است که زندگی روحانی و رحمانی خواهد بود و بر چهار گونه است: مرگ سرخ، سفید، سبز و سیاه که همگی در قالب «جهاد اکبر» با مراتب و مصداق‌های مختلف و فراوان آن تفسیرپذیر هستند. «توبه» نیز که از آموزه‌های قرآنی - روایی است با توجه به معانی و مراتبش حامل مرگ ارادی خواهد بود.

مرگ ارادی تجربی و شهودی است، ولی امکان عقلی دارد و برای همه مستعدان در مقام سلوک و جذب و جذب و سلوک تجربه شونده خواهد بود و فراتر از زمان و زمین و رها از قید مذکر و مؤنث است و جوهر حیات طیبه به‌شمار می‌رود و بر «آزادی معنوی» و آزادگی و آزاده شدن از هرگونه دل بستگی تکیه دارد. مرگ ارادی با راهنمایی و رهبری انسان کامل معصوم ﷺ و گذراندن طریقت قرآنی و شریعت حق محمدی ﷺ حاصل شدنی خواهد بود و اصول، شرایط و قوانین و قلمروهایی دارد که در این نوشتار به آنها اشاره شد و می‌توان در نمودار زیر آن را ترسیم کرد:



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات
پرتال جامع علوم انسانی

ناگفته نماند که منبع اصلی بحث از «مرگ ارادی»، آیات قرآن و روایت‌های نبوی و علوی و ولوی است و از آرای بزرگان معرفت و حکمت در شرح مرگ اختیاری بهره‌های فراوان برده‌ایم.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم
۲. نهج البلاغه
۳. ابن سینا، حسین بن عبدالله، ۱۳۴۰ق: رسائل، رساله العشق، ج اول، قم، بیدار.
۴. ———، ۱۳۸۴ش، الاشارات و التنبیها (با شرح خواجه نصرالدین طوسی و قطب‌الدین رازی، تحقیق کریم فیضی)، ج اول، مطبوعات دینی.
۵. آمدی، عبدالواحد، ۱۳۷۳ش، شرح الغرر و الدرر و الادر، تحقیق جمال‌الدین محمدخوانساری، چ چهارم، تهران، دانشگاه تهران.
۶. جعفری، محمدتقی، ۱۳۶۳ش، تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، ج ۱، چ نهم، تهران، انتشارات اسلامی.
۷. ———، ۱۳۶۳ش، تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، ج ۸، چ نهم، تهران، انتشارات اسلامی.
۸. جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۷۹ش، تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۱۰، چ سوم، قم، مرکز نشر اسرا.
۹. ———، ۱۳۷۹ش، تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۱۱، چ سوم، قم، مرکز نشر اسرا.
۱۰. حسن‌زاده آملی، حسن، ۱۳۶۴ش، دیوان اشعار، چ اول، تهران، مرکز نشر فرهنگی رجاء.
۱۱. ———، ۱۳۶۴ش، هزار و یک کلمه، ج ۱، چ اول، تهران، مرکز نشر فرهنگی رجاء.
۱۲. ———، ۱۳۷۱ش، عیون مسائل النفس و شرح العیون فی شرح العیون، چ اول، تهران، انتشارات امیرکبیر.
۱۳. ———، ۱۳۷۷ش، انسان در عرف عرفان، تهران، انتشارات سروش.
۱۴. ———، ۱۳۸۰ش، عیون مسائل نفس و شرح آن، ترجمه محمدحسین نائجی، چ اول، قم، انتشارات قیام.
۱۵. ———، ۱۳۸۳ش، دروس شرح اشارات و تنبیها، چ اول، قم، مطبوعات دینی.
۱۶. ———، بی‌تا، گشتی در حرکت، چ اول، تهران، مرکز نشر فرهنگی رجاء.
۱۷. حسینی تهرانی، سید محمدحسین، ۱۴۲۱ق، رساله لب‌اللباب، چ دهم، مشهد، انتشارات علامه طباطبایی.
۱۸. ———، ۱۴۲۲ق، معادشناسی، ج ۱، چ نهم، مشهد، انتشارات نور ملکوت قرآن.

۱۹. خمینی [امام]، روح الله، ۱۳۷۳ش، شرح چهل حدیث، چ چهارم، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (رض).
۲۰. سبزواری، ملاهادی، ۱۳۷۲ش، شرح الاسماء، شرح دعای جوشن کبیر، تحقیق نجفقلی حبیبی، چ اول، تهران، انتشارات دانشگاه، تهران.
۲۱. ———، ۱۴۲۲ق، شرح منظومه، چ ۱، تصحیح حسن حسن زاده آملی، قم، نشر ناب.
۲۲. سجادی، سیدجعفر، ۱۳۶۲ش، فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، چ سوم، تهران، کتابخانه طهوری.
۲۳. صدراي شیرازی، ۱۹۸۱م، محمد بن ابراهیم، الاسفار الاربعه (الحکمة المتعالیه فی الاسفار القطیة الاربعه)، چ سوم، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۲۴. ———، ۱۳۴۵ق: مبدأ و معاد، مقدمه و تصحیح سید جلال‌الدین آشتیانی، تهران، انجمن فلسفه ایران.
۲۵. قیصری، داوود بن محمود، ۱۳۷۵ش: شرح فصوص الحکم، تصحیح و تعلیق سید جلال‌الدین آشتیانی، چ اول، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۲۶. کاشانی، عبدالرزاق، ۱۳۸۱ش، اصطلاحات الصوفیه، چ ۱، تصحیح و تعلیق مجید هادی‌زاده، تهران، مؤسسه انتشارات حکمت.
۲۷. کلینی، محمدبن یعقوب، ۱۳۶۵ش، اصول کافی، چ ۴، تهران، دارالکتب السلامیه.
۲۸. مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۳ق، بحار الانوار، لبنان، بیروت، دار احیاء التراث.
۲۹. مطهری، مرتضی، ۱۳۶۶ش، مقالات فلسفی، چ ۲، چ اول، تهران، انتشارات حکمت.
۳۰. مفید، محمد بن محمد بن نعمان، ۱۴۱۸ق: الاختصاص، تحقیق علی اکبر غفاری، چ ۶، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
۳۱. مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۸۳ش، تفسیر نمونه، چ ۳، چ ۲۴، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
۳۲. مولوی، جلال‌الدین، ۱۳۷۵ش، مثنوی معنوی، بر اساس نسخه نیکلسون، چ ۱، آفتاب.